



تاریخ در ترازوی دیگر



اقتباس از: فصلنامه سپیده (شماره نهم و دهم)

دکتر اکرم عثمان - سوئدن

میگویند سالها پیش «آرتولد توین بی» مورخ و نظریه پرداز انگلیسی که تالیفات ارزشمندی پیرامون تاریخ جهان و فلسفه تاریخ دارد در سفری به شمال افغانستان همینکه به کرانه آمودریا رسید زانو زده لبی از آب پاک بر گرفت و خطاب به حاضران گفت: این آب بسیار خطرناک است!

مدت ها سپری شد هر یک به نحوی آن گفته را توجیه و تأویل کردند و نگارنده نیز که آن روایت را از راوی صادق القول شنیده بود همیشه از خود میپرسید: یعنی چه؟ آن بزرگمرد چه میخواسته بگوید آیا در ذات و قطرات آب این دریا، چی دیده که زنهار گویان از خطری خطر یاد کرده است؟ این بیم و هراس از کجای آموختن گرفته؟ از زغاییش، از غوغایش و با آن نفس اژدها مانندش که همیشه در دل هر مهاجمی هول و هراس افکنده است؟

آیا «توین بی» به آرش کمانگیر، آن سیمای اساطیری حوزه فرهنگی ما می اندیشیده که در آزمونی بس بزرگ جان شیرین را تدر مزدم و بوم و برش کرد و مسقط تیرش، کرانه آمو دریا بود، یا اینکه به رزم اوران تیزتک و بیباک توراتی توجه داشت که با شمشیرهای آشفته به خون سیلآووش، به جنگ رستم و کیانیان میرفتند و در سونای گذر از این دریا بودند، یا اینکه به آیین زردشت و بودا فکر میکرد که قرن ها شکوفا و آرزومند، گذرگاه های عبور از آمو را میجستند تا محموله های حقیقت و نور را بدانشوی بگذرانند و طلسم آباد جهان را روشن سازند؟

یا اینکه گوش به چکاچک شمشیرها و نعره های چابک سواران چنگیز و تیمور لنگ داشت که به عزم انهدام دنیا به جنگ جیمون می آمدند و آلهای رودخانه را با خون مدافعانش رنگین کردند؟

یا اینکه به لشکریان گستاخ و مغرور سرخ نظر داشت که سالها بعد از آن پیشگویی، از سر غلط خوانی کف دست تاریخ و زمانه، نا شبانه خطر کردند و قریانی قهر «آمو» شدند؟

نیت توین بی هر چه بوده باشد قدر مسلم اینست که او پرداختن

به مقولات و سبیل تاریخ را کاری بس دلبه آور، و سواس بر انگیز و خطرناک میدانسته و همیشه باشک و تردید، و احتیاط قلم میرانده و از اصدار حکم مطلق در اشیا عقایدش پرهیز میکرده است.

از قضاچندی پیش باخواندن مقاله پی از «شارل ساماران» عضو آکادمی علوم فرانسه، باز هم خاطره آن ترسنا تناعی شد، او از قول بل والری PAUL VALERY می نویسد:

«تاریخ خطرناکترین پدیده ایست که سحر اندیشه انسان قادر به خلق آن بوده است»

کشف این مقارنه بین نظرات دو صاحب نظر، بیم مرا از پرداختن به تاریخ مضاعف کرد و دیگر به یقین دانستم که نه تنها آن دو نفر به عین نتیجه منطقی رسیده اند، بل محققین زیادی هنگام مواجهه با کار پر تخریب نگارش تاریخ بر خود لرزیده و حتی بر آن پشت گرفته اند، اما با تاسف در وطن ما قضیه تا حدودی برعکس بوده است. سوازی معدودی پژوهشگر ژرفنگر و شناخته کشور که در این عرصه با مسوولیت قلم رانده و آثار کزان وزنی بر جای گذاشته اند، دیگر حد اکثر پژوهنده کلان ما این مهم را ناسطح یک کار دولتی، تقریصی و سیاسی پایین کشیده و به اقتضای دیدگاه شان تا آنجا به روغن مالی، صحنه آرای و پیرایه بندی صحنه های تاریخ چه در کتاب ها چه در مقالات شان مشغول بوده اند که باز هم به قول ساماران: آثار شان مبدل به «تواتر و نمایشنامه های شاریخی» شده و «تاریخ غلبی شده بی» را جایگزین فاکتها و مشواوژی علمی تاریخی کرده اند.

در این راستا شیوه معمول آن بوده که سا گاهی احسانات شخصی خود را به جای یک منطق تاریخی ششاده ایم و خواسته ایم

و وحدت کوتاه مدت که همان ضدیت با مومارشی مطلقه بوده منتقدی شده است. دوباره به تبع تعالیمات و پایگاه های سنتی شان به اجزای مختلف تجزیه شده اند که سالیهای پسین سلطنت امان الله خان و محمد ظاهر شاه و جمهوری مرحوم داوود خان و رژیم داکتر نجیب الله و رژیم های ما بعد شاهد این مدعاست. پس میتوان گفت که بر روند وقوع حوادث در هر دوران و همه جها، نقش های مختلف افراد، شخصیت ها، متجاز های گروه های مختلف اجتماعی، رسم و رواجها، پیشینه فرهنگی و ژنده گبهای معنوی شان اثر موکثر دارد و تا این مجموعه تا متجاسس انبوی از سطح رعیت به سطح ملت به مفهوم معاصر آن، تکامل نکند، مفاهیمی چون آزادی های سیاسی و مدنی و تقسیم متعادل نیرو های ثلاثه دولت، نهادی نمی شوند و دیموکراسی به بار نمی تشیث. از این رو ما ناگزیریم که یک بار دیگر نه تنها تاریخ خود را خوب بخوانیم بلکه آنرا بدون در نظر گیری «پاتن هاء و نومدل هاء» و کتلاک های پیشنهادی دیگران بنویسیم و بسازیم که البته این کار بدون بازنگری واقعینانه به اجرا و ارکان ساختمانی جامعه ما نامیسر است. به گفته صاحب نظران: «با اندوختن گذشته در اکنون خود، سمت و جهت آینده را کشف میکنیم» و قادر میشویم خود را در آینده خویش بنگریم تا در آینده دیگران!

یکی از مواردیکه وجوب طرح این مساله را عمده میسازد اینست که بعضاً عده یی همینکه خود را با غموض مسائل تاریخی روبه روی بیند به خاطر فرار از مرارت یک کتو کاو عنطبق با بود و تار اصلی و درونی جامعه، موضوع را از سر تساهل ساده می سازند و کلیشه های متداول را برای بررسی و تبیین جریان های زنده گی مادی و معنوی مردم ما به کار میگیرند که بالنتیجه جستجو گر را به جای رهنمود به ژرفای مناسبات اجتماعی به درون قور مول ها و تیوری های نا سازگار با تاریخ ما میزاند.

از این خاطر نگارنده با الهام از دیدگاه های چند صاحب نظر یا صلاحیت نکات آتی را نه به عنوان یک کشف کلیدی بل به عنوان طرحهایی غرضوقی و «مقدماتی» پیرامون ضرورت بندی دوره های تاریخ وطن ما و کشور های پیرامونی و حتی دور تر آسیا مطرح میکنند تا انگیزه یی برای ابران نظر پژوهنده گان دقیق النظر ما باشند که در این زمینه وقوف بیشتر دارند.

۱- طرح نخستین این است که با توجه به تیوری زمانبندی تاریخ که کار برد های جداگانه در شرق و غرب داشته است بین سیر انکشاف و تحول جوامع آسیایی و اروپایی تفاوت های ما هوی و جود دارد که انتباس آن در گذشته از سوی نظریه پرداز های جریان های چپ سیاسی منتج به غلط اندیشی تاریخ و سیاست شده است و باید موارد مشابه و نا مشابه این ضرورتی نقدانه روشن شود.

۲- با تکیه به طرح و پیشنهاد بالا ایجاب میکند که ما باید به فکتو گرافی مجدد رویداد های تاریخ برخیزیم و کلیدی ترین مقولات و مفاهیم تحولات اجتماعی را در افغانستان در یابیم و از آن طریق به

پیش از هر مساله یی، آن گذشته نیمه روشن و حتی مورد سوالی را بالا بکشیم که خود در آن ایفای نقش کرده ایم. از این سبب از دیدگاه در شماری از رسانه هایی که از سوی ما افغان ها در خارج به نشر رسیده اند تا حدودی مواضع نهایت شخصی بر حقایق تاریخی مسایه انداخته و تحلیل ها در خطی افکاره اند که نمی بایست می افتادند. از سوی دیگر تعدادی از جزیانات شناخته سیاسی کشور که در سی سال اخیر آشکار و نهان فعال بوده اند تحت تاثیر جزیانات فکری صاندر شده از ماموریتی روز های ما، چنان تحلیل هایی از روند تکامل و تحول تاریخ ما به دست داده اند که هنگام تصاحب قدرت سیاسی نه تنها برای آنها قاجعه بار بوده بلکه کشور را در خون و فاجعه عرق کرده اند که دبطه آن هنوز ادامه دارد. به بیان دیگر در استنتاج از رویداد های تاریخ به همان دریافت هایی رسیدند که ایدئولوژی مورد علاقه شان ایجاب میکرد. بدین ترتیب گاهی حتی تلوا ها و نقاوت های سمیتر پسر وانه را که در ضدیت با امتداد تا سیستمات مدنی از جمله عنوان مکتابی، شغلخانه ها و جاده ها و چاپ جراید در صد سال اخیر بر پاشنده و عمیقاً ناشی از تصاللات فرار از مرکز در دوران نظام ارباب رعیتی بوده است، به عنوان جنبشهای پیشروانه و مرقی قالب کرده اند و حوادث را پیش از بار و ظرفیت واقعی آن، پر باد و پر عضویت و نامود نموده اند که متجریه گمراهی شعار زبانی از روشنفکران مادر شناخت تاریخ واقعی کشور شده است.

این سلیخ نگرش به حوادث تاریخ، عواقب زیرین را در بر داشته است:

۱- شکاف بین لایه های طبقاتی جامعه، بیش از حد واقعی و لازمش معرفی شده است.

۲- در دامن زدن هیجانات روشنفکرانه خنریک عضویت های فرقه یی، قومی و قبیله یی موثر بوده است.

۳- غیر مستقیم تبر ارباب را در سرکوب نخستین جوانه های نومطبی و برپایی حکومت قانون بسته داده است.

اما قدر مسلم این است که اغلب حلقات روشنفکری در افغانستان به خاطر دارا بودن پایگاه شهری پیوند ارگانیک با قاطبه مردم که در روستا ها میزیستند نداشتند و مولود اتفاق و پوسته نازکی از بیرو کراسی میانه حال و طبقه قوام نیافته متوسط بودند که بیشتر به خاطر فقدان پشتوانه لازم، در جنگ قدرت میان جناح های درون دربار، جانب جناح رویهم نومطبی را گرفته و هنگام پیروزی آن حلقه، تا حدودی در شهیم قدرت و تصاحب مناسبت سیاسی سهیم بوده اند که با دریغ نقش محدودی در غنمندی نهاد های دموکراتیک و نامیس یک نظام عادل و متصف ایفا کرده اند.

از سوی دیگر عامل باز دارنده روشنفکران در ایجاد یک سیستم توانمند و کناری سیاسی به عنوان پیش زمینه تحولات گسترده و عمیق اجتماعی و اقتصادی اینست که آنها از خاسنگاه انتیک های مختلف برخاسته بودند و همینکه انگیزه اصلی جوشش

درک تاریخی ترین برهه های گذار، سر فصلها و جریانهای زمینه ساز طبقات اجتماعی برسیم.

۳- باید ببینیم که در تاریخ معاصر چرا جریان های فکری و عقیدتی به بن بست رسیدند و هیچ اکسیری مس سرخ شان را به زور بدل نکرد و هر چه را که بافتند و ساختند و پختند نیم خام و ناتمام و نیم سوز باقی ماند.

۴- آیا نزد همه قبایل و گروه های اتنیک منطقه ما از همان آغاز تاریخ مناسبت عامی بین کوچ نشینی و سکنا گزینی موجود بوده است یا نه، و آیا در نتیجه امپراتورک این دو فکتور و هجوم ادواری مردم کوچنده و غیر کوچنده، دولت ها و امپراتوری هایی نظیر هونها، هورچیا، یفتی ها، مغل ها و غیره پا گرفته است یا خیر؟

۵- آیا عنصر قهر یا ظلم یا تهاجم در تشکل دولتهای آسپایی موثر بوده اند یا اینکه این تشکلات با مبنا های دموکراتیک و طبیعی و خود آلیخته به وجود آمده اند؟

۶- آیا اقوام و قبایل مهاجم پسمانده که مراحل اقتصاد شبانی را میگذرانده اند پس از غلبه مختصات فرهنگی، خود را بر جوامع بالاسبه پیشرفته فلاحی قبولانده اند یا خیر؟ و اگر چنین تعاملی صورت پذیرفته نتایج آن بر پسرقتها و پیشرفتهای اجتماعی ما چه بوده است؟

۷- آیا با این هجومها سیر تکامل تاریخ در منطقه ما دچار کندی و احياناً سست شده است یا اینکه تحت تاثیر آن حوادث، برای مدت های طولانی شهر نشینی فرو خفته و پلنده های آبادی چون هرات، بخارا، بلخ، سمرقند، چاچ، کورگنج، خجند و غیره که به برکت آرامش صد ساله عصر سامانی به عظمت رسیدند با رکود و انحطاط مواجه شده اند یا خیر؟ و اگر چنین تهاجماتی اتفاق نمی افتاد تجارت مانند شهر های اروپا قوام میگرفت و بورژوازی تجاری به بورژوازی صنعتی تکامل میکرد یا نه؟

۸- آیا درست است که به خاطر همان هجومهای ادواری نظام زمینداری در شرق هرگز به قدر اروپا ریشه نتوانیده و به عقید های مربوط به اصالت و نجابت و سلسله مراتب و آداب و اختراعات پسته نشده و موجب سستی و نا استواری زمینداران با مرز های باز طبقه بی شده است؟

و آیا صحیح است در دوره زمینداری سودا گران این ساخت تاریخی - جغرافیایی بر خلاف سودا گران اروپایی به قوام و قدرت یک طبقه تاریخ ساز نرسیده اند؟

۹- آیا این حقیقت دارد که با وجود اهمیت سوداگری در کشور ما و کشور های محاط، نظام سودا گری تجاری و صنعتی پیشرفت سنتی نکرده است و جریانش مکرراً یا قطع شده یا به قهراً رفته است و اگر چنین چیزی اتفاق افتاده باشد آیا راست است که تا حال طبقه سودا گر متشکل در کشور ما به وجود نیامده است که مانند طبقه متوسط اروپا یا در بار های بزرگ هندوستان شود و نظام زمینداری

را از بین بردارد.

و آیا باید پذیرفت که اشراف زمیندار در منطقه ما بر خلاف اشراف زمیندار اروپا هیچگاه منقرض نشوند و بتوانند قرن ها در مقابل در بارها و سودا گران نامشکل دوام بیاورند و موافق مقتضیات اجتماعی گاهی تابع در بار هاشوند و گاهی کوس خود مختاری بتوانند. آیا باید قبول کرد که در این راستا مهاجمان بیگانه که اکثر وابسته دوره های ماقبل زمینداری بوده اند، از راه بر انداختن زمین داران، خود رفته رفته وابسته نظام زمین داری و از آن پس وابسته نظام سوداگری شوند؟

۱۰- آیا میتوان باور کرد که بر اثر همزیستی خود به خودی زمینداران و سودا گران در کشور ما تکامل طبقه ای منظمی روی نداده و تحول های ژرف به خاطر استعماله نسبی طبقات در یکدیگر روی نداده است و از این سبب سنجش تاریخ در کشور ما به اعتبار مبارزه حاد طبقاتی قبل از وقت بوده است؟

۱۱- آیا میتوان عقیده مند شد که در اثر بهرانهایی ناشی از عوامل بالا، مردم ساده متعارف به واکنشهای مثبت و منفی گوناگونی دست زده اند گاهی با طرد و تحقیر زنده گی اجتماعی و جستجوی حیات فردی به مقاومت منفی پرداخته اند، گاهی شوریده اند و زمانی از طریق رخنه در دستگاه حکومتی و با توطئه و تدبیر اسیران را به جان هم انداخته اند و حتی گاهی به قصد دفع زور گویان داخلی یا خودی، حتی زور گویان جدیدی را فراخوانده اند؟

۱۲- آیا میتوان ادعان کرد که در جوامعی مانند جامعه ما حد ممیز غیر قابل عبوری بین طبقات اجتماعی وجود نداشته و برخورد های طبقاتی در قیاس با تیونه های کلاسیک غرب کم دوامتر، غیر قاطعانه تر و شکننده تر بوده است؟

بنا بر این نگارنده میپندارد که تحولات و تبدلات اجتماعی در منطقه ما و افغانستان، در تعدادی قرون و اعصار و خاصه در قرن نوزدهم و بیستم محتاج بازنگری فراوان است. همچنین در شعاع این دوباره خوانی تاریخ میتوان به دیگر مظاهر رو ساختی زندگی معنوی و فرهنگی ما پی برد و رمز و راز گسستن ها، نا پیوسته گی ها، در نگها، پیشرفت ها و پسرقتها اجتماعی را کشف کرد و از هر کدام برای برنامه های فردای ما بهره گرفت.

خلاصه اینکه به قول «بند تو کروه» از شگفتی های سرنوشت یکی اینکه، تا زمانی متضادی، تاریخ خوار ترین نوع دانش به شمار میرفت حال آنکه فلسفه بلند پایه ترین رشته دانش محسوب میشد و اکنون تاریخ، نه تنها بر فلسفه برتری دارد بلکه بر آن خط بطلان میکشد. فلسفه تاریخ وقتی فلسفه جامع و کاملست که از یک دید گاه تاریخی متصور شده باشد چه نه تنها واقعیتها، تاریخی هستند بلکه همه حقایق نیز تاریخی میباشند و چه بهتر که ما به این کار خطیر و ارزشناک با احتیاط و وسواس علمی نزدیک شویم و حقایق تاریخی را بر حسب حسودی و انتیپیت خسویش مقسوم بنمائیم.



یک پاسخ کلی

به چند پرسش تاریخی داکتر عثمان

در مقاله «تاریخ در ترازوی دیگر»

نوشته: کاندیدای اکادمیسین سیستانی - (مویده، اپریل ۲۰۰۱)



«تاریخ در ترازوی دیگر» یکی از

نوشته های ارجح و بسیار آموزنده نویسنده توانمند، صاحب قلم و صاحب نظر کشور داکتر اکرم عثمان است. این نوشته هم از جهت مضمون و محتوای بلند خود و هم از جهت طرح مسایل کلیدی در تاریخ منطقه بسیار سودمند و پرکشش است. داکتر اکرم عثمان تنها داستان نویس موفق و پر آوازه نیست، بلکه او در عرصه های تاریخ و حقوق و علوم سیاسی نیز شخصیت تثبیت شده و با صلاحیت علمی است.

هرچند مقاله «تاریخ در ترازوی دیگر»

داکتر اکرم عثمان با الهام از نام کتاب «تاریخ در ترازوی داکتر عبدالحسین زرین کوب» دانشمند ایرانی به نگارش گرفته شده، اما داکتر عثمان موضوع را از دید و زاویه دیگری سبک و سنگین کرده که میتوان گفت

این دو نوشته، هیچ شباهتی به هم ندارند، مسایلی که داکتر اکرم عثمان در این نوشته مطرح مینماید، برداشته خود تازه و بسیار پر اهمیت است که هر یک از آن مسایل نتیجه مطالعات دقیق و گسترده در پیوند به چگونگی تحول تاریخ در خاور زمین و منطقه ما است و می تواند بابی پژوهش های وسیع و گسترده را برای علاقه مندان تاریخ بازگردد این نوشته برای اولین بار در نشریه «آینده» چاپ آلمان، شماره اگست ۲۰۰۰ به نشر رسیده و از اهل نظر نقاضا شده بود تا نظریات علمی یا نتایج پژوهش های خود را برای نشر به آن نشریه بفرستند، اما از آن هنگام تا کنون هیچک از صاحب نظران ما در این عرصه ابراز نظری نکردند. واقعیت اینست که آن سوالات، سوالات آسانی نیستند که هر کسی بتواند از عهده پاسخ به آنها بدرآید همانگونه که طرح آن سوالات نتیجه مطالعه دهها کتاب گرانسنگ است، پاسخ در خور و شایسته به آنها نیز ایجاب پژوهش و مطالعات گسترده را مینماید.

داکتر اکرم عثمان می پرسد:

۱- طرح نخستین اینست که با توجه به تیوری زمانبندی تاریخ که کاربرد های جداگانه در شرق و غرب داشته است، بین سیر انکشاف و تحول جوامع آسیای شرق و اروپای تفاوت های ماهوی وجود دارد که اساس آن در گذشته از سوی نظریه پردازان جریان های چپ سیاسی منتج به

غلبه اندیشی تاریخ و سیاست شده است و باید موارد مشابه و نامشابه این سورتبندی نقدانه روشن شود.

۲- باتکیه به طرح و پیشنهاد یا لا ایجاب میکند که ما باید به فاکتورهای مجدد رویداد های تاریخ برخیزیم و کلیدی ترین مقولات و مفاهیم تحولات اجتماعی را در افغانستان در یابیم و از آن طریق به درک تاریخی ترین برهه های گذار، برقصها و جریانهای زمینه ساز طبقات اجتماعی برسیم.

۳- باید ببینیم که در تاریخ معاصر ما چرا جریانهای فکری و عقیدتی به بن بست رسیدند و هیچ اکثریتی مس سرخ شانرا به زر زرد مبدل نکرد؟ و هرچه را که یافتند و ساختند و پختند نیم خام و تا تمام و نیم سوزا باقی ماند.

۴- آیا نزد همه قباایل و گروه های اتنیک منطقه ما از همان آغاز تاریخ، مناسبت عامی بین کوچ نشینی و سکنا گزینی موجود بوده است یا نه و آیا در نتیجه اصطکاک این دو فاکتور و هجوم ادواری مردم کوچنده و غیر کوچنده، دولتها و امپراتوریهای نظیر هونها، هوجیها، یغشی ها، مقلها و غیره پا گرفته است یا خیر؟

۵- آیا عنصر قهر یا ظلم یا تهاجم در تشکیل دولتهای آسیای مشرق بوده اند؟ یا اینکه این تشکلهای با مباحثات دموکراتیک و طبیعی وجود انگیزه به وجود آمده اند؟

۶- آیا اقوام و قبایل مهاجم

پسمانده که موانع اقتصاد شیانی را میگذرانده اند، پس از غلبه، مختصات فرهنگی خود را برجوامع بافلسفه پیشرفته فلاحی قبولانده اند یا خیر؟ و اگر چنین تعاملی صورت پذیرفته باشد، نتایج آن بر پسرقتها و پیشرفتهای اجتماعی چه بوده است؟

۷- آیا با این هجومها سیر تکامل تاریخ در منطقه ما دچار کندی و احیاناً گسست شده است یا اینکه تحت تاثیر آن حوادث، برای منتهای طولانی شهر نشینی، فروخته و بلده های آن چون هرات، بلخ، بخارا، سمرقند، چاچ، اورگنج و خجند و غیره که به برکت امنیت صد ساله عصر سامانی به عظمت رسیدند، یا رکود و انحطاط مواجه شده اند یا خیر؟ و اگر چنین تهاجماتی اتفاق نمی افتاد، تجارت مانند شهرهای اروپا قوام میگرفت و بورژوازی تجاری به بورژوازی صنعتی تکامل میکرد پانه؟

۸- آیا درست است که بخاطر همان هجوم های ادواری نظام زمینداری در شرق هرگز به قدر اروپا پیشرفت نکرده و به قیودهای مربوط به اصالت و نجاست، سلسله و آداب و اختیارات بسته شده و موجب سستی و نا استواری زمینداران یا مرزهای باز طبقه بی شده است؟

۹- آیا حقیقت دارد که با وجود اهمیت سوداگری در کشور ما و کشور های مماثل، نظام سوداگری تجاری و صنعتی پیشرفت منظمی نکرده و جریانش مکرراً با قطع شده یا به قهراً رفته است، و اگر چنین چیزی اتفاق افتاده باشد، آیا راست است که تا حال طبقه سوداگر متشکل در کشور ما به وجود نیامده که مانند طبقه متوسط اروپا با دربار های بزرگ همداستان شود و نظام زمینداری را از بین بردارد؟ و آیا باید پذیرفت که اشراق زمیندار در منطقه ما بر خلاف اشراق زمیندار اروپا هیچ گاه منقرض

نشود و بتواند قرنهای در مقابل دربارها و سوداگران نا متشکل دوام بیاورد و موافق مقتضیات اجتماعی گاهی تابع در بارها شوند و زمانی کوس خود مختاری بتوانند، آیا باید قبول کرد که در این راستا مهاجمان بیگانه که اکثراً وابسته دوره های ماقبل تاریخی بوده اند، از راه برانداختن زمین داران، خود رفته رفته وابسته نظام زمینداری و از آن پس وابسته نظام سوداگری شوند؟

۱۰- آیا میتوان باور کرد که بر اثر همزیستی خود بخودی زمینداران و سوداگران در کشور ما تکامل طبقه بی منظمی روی نداده و تحولات ژرف به خاطر استحاله نسبی طبقات در یکدیگر روی نداده است و از این سبب سنجش تاریخ در کشور ما به اعتبار مبارزات حاد طبقاتی قبل از وقت بوده است؟

۱۱- آیا میتوان عقیده مند شد که در اثر بهرانه های ناشی از عوامل مایل مردم ساده متعارف به واکنش های مثبت و منفی گوناگونی دست زده اند، گاهی با طرد و تحقیر زندگی اجتماعی و جستجوی حیات فردی به مقاومت منفی پرداخته اند، گاهی شوریده اند و زمانی از طریق رخنه در دستگاه حکومتی و با توطئه و تدبیر، امیران را به جان هم انداخته اند و حتی گاهی به قصد دفع زورگوییان داخلی یا خودی، حتی زورگوییان جدیدی را فراخوانده اند؟

۱۲- آیا میتوان اذعان کرد که در جوامعی مانند جامعه ما حد میز غیر قابل عبوری بین طبقات اجتماعی وجود نداشته و بر خورد های طبقاتی در قیاس با نمونه های کلاسیک غرب کم دوامتر، غیر قاطعانه تر و شکننده تر بوده است؟

پاسخ به این سوالات واقعاً نیاز به حوصله مندی، وقت کافی برای دسترسی به کتب تاریخی و اقتصادی و جامعه شناسی کشورهای منطقه دارد و شاید هم انجام یک چنین امری «سفری از عهد یک نفر پوره نباشد، این سخن بدان معنی نیست که تا فراهم آمدن چنین امکاناتی، از پهلوی این

مسایل خوشانه رد شد یا منتظر بود تا دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند.

عجالتاً میتوان به برخی از این سوالات (مانند سوالات ۵، ۶، ۷، ۸، ۹) پاسخی مناسب ارائه کرد، اما نه پاسخی بگونه شاگردان در روز امتحان که معمولاً گفته می شود: جواب سوال اول یا دوم و ... پاسخ به سوالات جمله به پوهاند هاشمی که هم در تاریخ غرب و قوف دارند و هم در تاریخ شرق و مائز یالیزم تاریخی استاد اند، میگذاریم.

آنچه در این چند سوال مشخص توجه انسان را بخود جلب میکند، نقش عنصر قهر در ویرانی تمدنها و تشکیل دولتهای نوخاسته و تاثیر هجومها و یورش های ادواری اقوام سحرانگیز و کوچنده بر سیر تکامل تاریخی جوامع انسان یافته و بافلسفه پیشرفته غلات ایران است. در پیوند به تاثیر مرگبار هجوم های پسای اقبوام سحرانگیزین بر اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور های منطقه و رکود تجارت و بی رونق شدن شهر ها و سقوط شبکه های آبیاری مستوعی و غیره، اجازه بدهید تا دیدگاه های دانشمندان و پژوهشگران نامداری را که در این زمینه ها آگاهتر از من اند، به یاری بخوانم. ناگفته روشن است که تاریخ و جغرافیای اکثر کشور های جهان با قهر و زور شکل گرفته و با سرپیچ جبر و خشونت، جوامع مختلف در چارچوب مرزهای موجود قرار داده شده اند. ولی در مشرق زمین و بخصوص در کشورهای متعلقه هیچگامی مجال دموکراتیک برای آزادی بیان و آراء و عقاید این جوامع بخاطر ایجاد حکومت دلخواه شان (مانند جوامع غرب) داده نشده است.

داکتر اکرم عثمان خود در این باره نوشته میکند: «مردم ساکن در افغانستان کنونی از چند هزار سال باین طرف در واحد های مختلف سیاسی - جغرافیایی بافتی ها، ایرنی ها، و باشندگان ملوآلنهر و دیگران همزیستی داشته است و قلمروی که این ملل و نحل در آن زیسته اند همواره تحت تاثیر

حرکات تاریخی، دستخوش تحول بوده و قدرت سیاسی یکی پی دیگر از دستی بدستی، از عشیره یی به عشیره یی و از قومی به قومی رسیده است. از همین جا، نه یگانه، بلکه مهمترین عامل تأسیس و تشکیل این کشور ها عنصر تهاجم و غلبه بریکدیگر بوده است.

از جانب دیگر، مرکز مجال ارادی و دموکراتیک فراهم نشده تا عناصر مشابه و همسوی و همفکر، واحدهای دلخواه جغرافیایی شان را برپای دارند و مسائلی از گونه قومی، مذهبی، زبانی و فرهنگی گریبانگیر شان نباشد. بهمین علت اکثراً باعث وقور و زور به مثل غلبه ترکیبی شده و در قفس کشورهای تصنعی و ناسطابق با موازین حقوق بین المللی زیسته اند که عمدتاً دو ایر قدرت قرن نوزدهم بعد از چانه زدن های فراوان و تعیین حوزه های نفوذ و در نظرگیری منافع حیاتی شان، آن حدود و لغور تحمیل شده را با عقد قرار داد های دوجانبه و چندین جانبه رسمیت داده اند که بالطبع خود آن قرار دادهای نیز با توجه به پایه ای بی اعتبارشان - عناصر اجبار و آگراه فزیک و معنوی - در مواردی فاقد ارزش حقوقی می باشند - بنابراین غالب کشورهای منطقه ما از اجزای مورد مناقشه یکدیگر تشکیل شده اند و همینکه سایه سر قدرتمند داخلی و خارجی را دور دیده اند با اراده قیاله های کینه و نوبیان هم افتاده اند و بجران های منطقه ای را دامن زده اند. بجران های سیاسی، اختلافات مرزی، جنگهای منطقه ای و نقاضت های قومی، زبانی، مذهبی در ذات و بافت تاریخ شکل این دولتها نهفته است و در جنگل ترسناک مناسبات منطقه ای، ضعیف ترینها معروض به خطر تجزیه و حتی انهدام بوده اند. پس مطالعه وضعیت سیاسی موجود افغانستان وقتی میسر است که ما در رابطه با دیگران محیط تاریخی خویش را بدانیم و در پی شناخت تابهها و بازتابها ناشی از کشاکش ها، دشالتهای ترسالی ها، خشکسالیها، قحطی ها، کوچ ها

و هجرت های بزرگی برآیم که سرانجام اسباب تشکیل مرزهای موجود ما را فراهم کرده اند...» (هفته نامه امید، شماره ۱۷۲) دانشمند و جامعه شناس معروف ایران دکتر امیر حسین آریاتپور استاد دانشگاه تهران در همین زمینه نظریات دقیقی ارائه کرده و از جمله مینویسد: «موانع گفت: اجتماعات ایرانی از دیر باز بر اثر خشونت محیط طبیعی، خشکی اقلیمی و کمی آب و دوری آبادی ها از یکدیگر و دشواری ارتباطات و اختلافات انسانی، تنوع نژادی و اقتصادی و زبانی و دینی ناشی از تاختتها و کوچیدنها اقوام شیان پیرامون نجد ایران به داخل آن، و در نتیجه نا برابری فرهنگی ساکنان ایران و بر اثر نابرابری فرهنگی (مقابله مخرب فرهنگ کوچ نشینی با فرهنگ شهرنشینی) به خشونت اخلاقی و انزوا طلبی و هم ستیزی کشانیده شدند و حکومت های که این اجتماعات را گردانیدند در برابر خشونت داخلی و مزاحمت های خارجی شدیداً به استبداد گرائیدند و سراسر زندگی اجتماعی را زیر سلطه خود گرفتند. سبب مداخله استبداد آمیزی حکومتها در همه شئون اجتماعی و از آن جمله در فعالیت های تولیدی و نیز به سبب هجوم های مخرب پیاپی چه از داخل و چه از خارج نجد، تکامل عمومی اجتماعات ایرانی بار ها دچار توقف و حتی سیر قهقرائی شد و تا قرن گذشته «عصر دودمان قاجار» ارتقاء از مرحله زمین داری به مرحله سرمایه داری امکان نیافت. در قرن گذشته با تخفیف هجوم های مخرب و به الهام تمدن اروپائی حرکت در صناعت ایران پدید آمد. ولی به سبب ادامه مداخله مستبدانه حکومت ها و مزاحمت های عمیق امپریالیسم اروپائی که برای رسیدن بازارهای کشورهای خارجی، صنعتی شدن آن کشور ها را نمی خواست، پیشرفت صنعت و به تبع آن رشد اقتصادی و تکامل اجتماعی سخت کند شدند...» (۱)

دکتر اکرم عثمان در پیوند به مطلب فوق میگوید که: «دکتر آریاتپور ضمن اذعان

به عمده بودن «ساخت» یا «وضع داخلی» در تحولات اجتماعی توجه میدهد که هیچ جامعه تمدنی از جامعه های پیرامون خود بی نیاز و بیگانه نیست. مانند برای تبیین تحولات تاریخی جامعه ها به شبکه عوامل خارجی مانند یازرگانی و هجوم ها و مهاجرت ها که مسلماً در حیات جامعه، مؤثر می افتد. توجه بلیغ میکند. از این رو روستا که برای روشننگری سیرتاریخ ایران مخصوصاً در رنگ دیرینه آن، آمد و رفت اقوام نیمه وحشی گوناگونی را که در سراسر تاریخ ایران با کوچها و پورش ها و چپاولهای پیاپی خود، ارکان زندگی اجتماعی ایران را لرزانیده اند، تجزیه و تحلیل این کوچ ها و پورشها و چپاولها احتمالات تنها کلید فهم تاریخ ایران است، بلکه برای تبیین تاریخ بسیاری دیگر از جامعه های بزرگ مشرق زمین هم ضرورت دارد. در مشرق زمین اکثر ناحیه های آباد و بارخیز به وسیله بیابانهای فراخ دامن و سرزمین های کم مایه محاط بودند. از این روستاکنان ناحیه های متفاوت، از لحاظ رشد فرهنگ مادی و غیر مادی با یک دیگر فرق فاحش داشتند و در موارد بسیار، ناگزیر از هجوم به خاک یک دیگر و غارتگری و غنیمت ببری و نوعی امپریالیسم اقتصادی شدند، بی تردید این وضع در زندگی تمدنی جامعه های پورش دیده و تاراج شده سخت مؤثر افتاده به ارتقا یا قهقرائی آنها انجامید. به نظر من علت عمده عدم انطباق جریانهای فرهنگ مادی و غیر مادی مغرب زمین بر جریانهای مادی و غیرمادی ایران و سایر جامعه های تمدن مشرق زمین در همین هجوم های ویران زای ساکنان استپ های آسیاست. حتی میتوان گفت که پس افتادن زمان انقلاب صنعتی روسیه نسبت به انقلاب صنعتی اروپای غربی تا اندازه یی معلول مزاحمت های همین اقوام بوده است» (۲)

دانشمند نامدار دیگر ایران احسان طبری خاطر نشان میکند که: یکی از ویژه گی های جامعه ما آنست که تشکل و تکامل

این جامعه شدیداً تحت تأثیر عامل کبیود آب و وضع طبیعی و جغرافیائی کشور قرار داشته و دارد. کوه های سر بلك کشیده، دشت های سوزان و بی آب، دره های تنگ و بی علف و تپه ها و پشته های نارسین و تنگه تنگه، عامل عمده جدائی اقوام و قبایل مختلف کشور است، توضیح بیشتر اینکه بر اثر کم آبی، مسئله آبیاری و کشاورزی، یکی از پرابلم های حاد اقتصادی - اجتماعی کشور را تشکیل میدهد. دهقان این کشور سر انجام به کشف کاریز و ایجاد شبکه آبیاری مصنوعی توفیق یافت و این شبکه آبیاری مصنوعی روز بروز بر قدرت میرابان، کخدیایان، حکمرانان، و پادشاهان افزود تا آنجا که مارکنس، یکی از علل پیدایش دسیپوتیزم شرقی را، همین سلطه پادشاهان بر شبکه آبیاری میداند.

وجود این شبکه آبیاری، یک نتیجه دیگری هم داشت و آن اینکه وقتی بر اثر هجوم اقوام بیگانه، این شبکه تخریب می شد و یا می خشکید، دیگر احیای مجدد آن ها دشوار بود و رکود اقتصادی عمیقی را بر جای میگذاشت. (۳)

طبری می افزاید: در اثر کوهستانی بودن کشور، ما شاهد جدائی اقوام و عشایر مختلف و بقایای زبانها و لهجه ها و آداب و رسوم و عنعنات متفاوت هستیم. کوه های سر بلك کشیده، راه های بزرگ، جویها و رود خانه های خشکیده، هیچکدام تشویق برای در آمیزی فرهنگ های مختلف نیست تا اقوام ملی تسریع کردند، تنها سیطره یک سلطان قهار و خشن و ایلغار قهرم مهاجم برای مدتی، این سرزمین از هم گسسته را با رشته های آهن و خون باهم میوخت و اجزای را باهم لحیم میکرد. و اما در اثر گذرگاه بودن یا موقعیت ستراتیژیکی، این کشور از زمان هجوم های قبایل سه گانه آریائی (از ۵۰۰۰ - ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد) بار ها مورد حمله اقوام و ملل قرار گرفته است. مانند حمله اسکندر مقدونی (حمله موریای های هند کوشانی ها، حمله هونهای سفید

هپتالیان)، اقرباب، غزها، مغول ها، اوزبکها و سرانجام استعمار غرب که از این موقعیت خویش آمد و آنرا به عنوان سرزمین میانگیر «میکروستیت» در جایش میخکوب کرد. (۴)

البته این هجوم ها بر کشورها، اثرات مختلف داشت: اثرات منفی، بصورت درهم کوفتن تمدنهای کهن و فروخفتن زندگی شهری و از رفق افتادن تجارت، اثرات مثبت، بصورت انتقال فرهنگ و تمدن اقوام و ملل مهاجم، این امر بخصوص در مورد سیطره عرب بر کشور ما و سرزمین های مجاور اسلامی صادق می آید. زیرا ایندیالوژی اسلام با آن دموکراسی و برابری ملی قبیله ای، توانست ضربه محکمی بر نظام کاست (طبقات در بسته) اشراف سلطنتی و مالکان محلی وارد سازد، موریاهای هند از نظر انتقال فلسفه و آئین و هنر بودیزم و حمله اسکندر نیز از جهت هجوم و انتقال فرهنگ و فلسفه و هنر یونان بر کشورها اثرات فراوان مدت داشته است.

دانشمند دیگر ایرانی، عوشنگ ساعد لو، در ارتباط به اهمیت آب و نقش تاریخی کاریز در فلات ایران، در یک مقاله منع مینویسد: «... کاریز به حساب اجتماعی از آن جا که احداث آن، کار یک تن و دو تن نبوده است، و هر چند با ابتدائی ترین وسایل حفر آن ممکن می بود، ولی چون آبی که با کاریز فراهم میشد از منبع معین و محدود بود و نمی شد به تعداد بیشماری چاه به حفر قنات برای یک ده یا یک شهر اقدام کرد، بنابراین آبی که به این شکل فراهم میشد، برای تمامی جامعه بود و احاد افراد جامعه در آن شغل بودند و به دلیل آنکه از آن سهم می بردند، نسبت به حفظ آب و سلامت کاریز علاقه مندی داشتند و از آنجا که با نگاهی به خشکسالی طبیعت این سرزمین و ضرورت فراهم بودن آب برای زراعت و محبوسیت این امکان در بدست آوردن آب های پنهانی و ایجاد نظم و تسبیح معین برای استفاده از آب که نه تنها در مورد کاریز،

بلکه برای رودها و جویها نیز صادق و جاری است، به اجبار زراعت در تنگنای محدودیت آب میماند، و لزوماً تشنگی در کنار زراعت پیش می آمد که این تشنگی به کارگروهی می انجامید و اکثر همه کارها به تشنگی و همبستگی تام و تمام نبود، استفاده از آب، اجتماعی بود. وجهی بنا که تولید را بر حسب میزان کار و نه مقدار زمین (سرمایه) بین خود تقسیم میکردند، و همین آنکه متعرض مالکیت کسی نمیشدند، کار را اساس توزیع و تقسیم محصول میدانستند. ... (۵)

ساعاتی خاطرات نشان میکند که: دانشمندان و شرق شناسان اروپا که ملی سده بیستم بسیاری از مجهولات مربوط به تاریخ اقوام و نژاد ها و ملت ها و زبان ها و مذاهب و هنرها و ادبیات شرق را روشن کرده اند، در مورد مسئله آب و نقش تاریخی آن در مشرق زمین غافل مانده اند و در نیافته اند که چگونه شرقیان از عهد حجر جدید تا امروز پیوسته با مسئله بزرگ «کبیود آب» دست و گریبان بوده اند و متوجه نشده اند که لزوم مباشرت و نظارت در این گونه امور (که نمیتواند فردی باشد) در بینانهای اجتماعی - سیاسی و تمدن آنها چه آثاری از خود بجای گذاشته است و ندانستند که، چه تفاوت است میان انسان خشوب به قشر زیرین «سیالک» (ویا) متدیگک در قندهار) در جوار متابع آب و انسانهای معدی در سرزمین ابرها.

در سراسر اروپا ابرها، وظیفه توزیع عادلانه آب را همواره برعهده داشته اند و بدین سبب است که برای اروپائیان هرگز مسئله بی بنام «آب» وجود نداشته است. تقریباً در سراسر اروپا، آب همچون آفتاب و هوا نه محدود بوده و نه قابل تملک و تنها زمین این دو صفت شوم را واجد بوده است. ... بنابراین انسان نیولیتیک در غرب با افشاندن بستر و مرور کردن محصول بزرگترین انسان آفریشگر را در آن حلقه تحقق بخشید، ولی انسان شرقی برای این کار به یک انقلاب دیگری هم نیاز داشت و آن

«آبیاری مصنوعی» بود.

بنابراین، مسئله تامین آب و تضمین امنیت و توزیع عادلانه آن در شرق خواجه رودخانه پی یا طول بسیار باشد یا از کاریز و قنات یا رشته بلند، در هر حال مطرح بوده است و این هر دو وسیله در طول مسیر خود احتیاج دایم به حراست و نگهبانی داشته اند و علاوه بر توزیع آن بصورت عادلانه میان مستحقین نیز احتیاج به مراقبت و توجه همیشگی داشته است. و این امر ضرورت نظم و شوق و ایجاد دستگاه مراقبت دایمی را از طریق قدرتی متمرکز به عنوان «دولت» در شرق حتی و لازمی میکرده است. (۶)

مارکس، همین مسئله را با الفاظ کوتاه تری چنین بیان میکند: «نظارت بر امور آبیاری در شرق زمین که در آن تمدن در سطح پائین قرار داشته و اراضی وسعت بسیار دارد، دخالت دولت مرکزی را ضروری ساخته است.» (۷)

انگلس نیز در باره اهمیت شبکه ظرف آبیاری مصنوعی در شرق و نقش آن در پیدایش و زوال تمدن ها در انتی دیورینگ می نویسد: «حکومت های مستبدی که در ایران و هندوستان، متناوباً پیدا شده و از میان رفته اند، بخوبی میدانسته اند که هر یک مقدم بر هر چیز دیگر، کارفرمای مجموعه امور آبیاری چلکه های اطراف رودخانه ها بوده اند چه در غیر این صورت هیچگونه زراعتی مقدور نبود.» (۸)

این مطلب بدان مفهوم است که عنصر اصلی وجه تولید در مشرق زمین عبارت از سازمان آبیاری مصنوعی است که بوسیله کار دسته جمعی مردم ایجاد و از طرف دولت نظارت، تنظیم و اداره میشده است.

مارکس مسئله «آبیاری مصنوعی» را همراه با عبارت جامعه آسیائی خراوان یکار برده است، منجمله وی در سال ۱۸۵۲ میلادی، طی نامه پی به انگلس نوشت: «شرایط اقلیمی و خواص اراضی، بویژه وجود بیابان های وسیعی ای که از صحرای افریقا شروع میشود و از عربستان و ایران

و هندوستان و تاتارستان تا سواحی کوهستانی آسیا ادامه دارد، سیستم آبیاری مصنوعی به کمک کانال ها و تأسیسات آبیاری را اساس کشاورزی شرق قرار داده است... این احتیاج اولیه بهره برداری دسته جمعی صرفه جویانه از آب، جبراً به دخالت حکومت متمرکز نیازمند بود. این است وظیفه اقتصادی که تمام دول آسیائی، عهده دار آن بوده اند و بخصوص ایجاد سازمان کار اجتماعی از جمله این وظایف بوده است. مارکس در ادامه سخن میگوید: سواحی و سیعی در مصر، یمن، ایران، هندوستان که زمانی آباد بوده اند، به علت کوتاهی (دولت ها) در انجام وظایف شان، یعنی سازمان دادن آبیاری اجتماعی، به بیابان تبدیل شده اند.» (۹)

مارکس علاوه میکند: «در شرق حاصلخیزی زمین به وسایل (آبیاری) مصنوعی تأمین میگردد. وقتی سیستم آبیاری دچار تباهی میگردد، این حاصلخیزی بلافاصله نابود میشود... اینست توضیح این واقعیت که کافی بود یک جنگ ویرانگر رخ دهد، برای آنکه کشوری از سکنه خالی شود و تمدنش برای صد سال نابود گردد.» (۱۰)

و انگلس بحق در نامه ۶ جون ۱۸۵۲ خود به مارکس می نویسد: «ویرانی شهرهای بزرگ خاور زمین به علت خشکیدن سیستم دقیق آبیاری و ترعه بندی ها و سدها در این سرزمین، در نتیجه هجوم های ویرانگر خارجی بوده است.» (۱۱)

واقعاً سخن انگلس در باره هجوم های ویرانگرانه مغول ها و سپس تیمورلنگ در مورد کشور ما و سرزمین های مجاور صدق میکند، زیرا هم چنگیزیان و هم تیمورلنگ برای قلع و قمع شهرها و قطع مقاومت مردم در برابر خود در اولین ضربت شان، بندها و شبکه های آب را تخریب میکردند.

سرداران چنگیزی بدستور خان بزرگ، همه ساکنان شهر ها را بدون استثنا

از دم تیغ گذرانده نابود میکردند، چنانکه با اترار و اورگنج (گرگانج) و ترمذ، سمرقند، نساء و مرو، بلخ، یامیان و هرات و نیشابور و سبزوار، و طوس و ری و قزوین و همدان و مراغه و اردبیل و خجوان و دیگر بلاد آسیائی در شرق میانه چنین کردند. (۱۲)

پطروشفسکی، محقق شوروی در مورد قتل های دسته جمعی مغولان در سرزمین های مفتوحه می نویسد: «مغولان، ساکنان را که قبلاً خلق سلاح کرده و به صحرا رانده بودند و مرغوب و روحیه باخته بودند، میان سپهیان تقسیم میکردند. هر سپاهی افرادی را که سهم وی شده بود، برانو می نشانند و سپس با شمشیر و قناره (سامور) سرهای ایشان را از تن جدا میکرد، بعد متشیان اسیر را وادار میداشتند تا تعداد سرهای بریده را شمار کنند. بگفته چویشی، پس از کشتار عمومی مرو در سال ۶۱۸ ق=۱۲۲۱ م، شمارش کشته گان (توسط متشیان اسیر) ۱۲ روز به طول انجامید (۱۳) گاهی که عده محکومین کشتار دسته جمعی بسیار زیاد بود، سرداران چنگیزی، بردگان اسیر خویش را مجبور می کردند به اتفاق سپاهیان در قتل محکومین شرکت کنند... بگفته «مز» دابی «لو» پس از اشغال شهر، بدون اینکه بکسی ترحم روا دارند همه را از پیرو و جوان، زیبا و زشت، مستمند و توانگر و فرمانبر و نافرمان، به قتل میرساندند. (۱۴) فاتحان ضمناً علی الرسم اقداماتی بعمل می آوردند که هیچ کس بر حسب تصادف، جان بدر نبرد مثلاً پس از امقای نایره عصیان مردم هرات به رهبری ملک مبارزالدین اسفزاری و اشغال مجدد آن شهر توسط مغولان در پایان سال ۶۱۹ ق=۱۲۲۲ م قتل عامی صورت گرفت و در طی آن کشتار گویا یک میلیون و ششصد هزار نفر از ساکنان شهر و دهکده های پیرامون آن به قتل رسیدند و ایلچکای نریان، سردار مغول هنگام خروج از شهر، گروهی از سپاهیان را در مسجد جامع شهر باقی گذاشت که کمین کنند، آنگاه مؤذنی اسیر را

مجبور کرد که بر مناره مسجد رفته و آذان بگوید، عده کمی از ساکنان که در مخفیگاه ها و سردابها و کاریز ها پنهان شده و زنده مانده بودند به محض شنیدن بانگ مؤذن پنداشتند که مغولان رفته اند و به طرف مسجد جامع شهر شتافتند و در آنجا مرگ چشم براه ایشان بود، پس از آن کشتار فقط ۴۰ نفر مرد از صفوف مختلف اجتماع در هرات جان بدر برده و زنده ماندند (۱۵) و عده یازمانندگان روستا ها از هند شن تجاوز نمیکرد (۱۶) فاتحان مغولی میکوشیدند تا بنا به کاربستن این شیوه های کشتار، نه تنها امکانات مقاومت و ایستادگی مردم را از پیش پای خود بردارند، بلکه میخواستند وحشتی در عموم مردم ایجاد کنند تا اراده مقاومت در مردم بکلی نابود و معدوم گردد، لذا نتیجه هجوم لشکریان مغول بر سرزمین های افغانستان، ایران و بلوچ و افروز و غیره جاهها، تقلیل شدید نفوس و مردم زحمتکش بوده که خود بر اثر قتل عام اهالی و یا به اسارت بردن ایشان و فرار باقی مانده مردم، و خالی از سکنه شدن نواحی پر جمعیت سابق کشور های مفتوحه، بخصوص خراسان که در دیر ها و نواحی حاصلخیز آن کوچکترین قطعه زمین غیر مسکون و لم یزرع وجود نداشت، پدید آمده بود، منابع این عهد از «قتل عام اهالی که به امر سرداران چنگیز در بسیاری از شهر ها و حومه بلاد صورت گرفته، ارقامی از کشته گان ذکر میکنند که شگفتی انگیز است، مثلاً خلیق روایت سیفی به هنگام تصرف نیشابور توسط مغولان (۶۱۷ ق = ۱۲۲۰ م) گویا (۷۴۷۰۰۰) نفر مرد را سربریدند، (۱۷) و بقول «وصاف» جز چند نفر اهل حرقت باقی همه را بکشند، حتی حیوانات را هم نابود کردند پس از تسخیر مرو در سال (۶۱۸ ق = ۱۲۲۱ م) به گفته ابن الاثیر در حدود هفتصد هزار نفر به قتل رسیدند، (۱۸) و بقول جوینی و حنابل حتی این رقم به یک میلیون و پشصد هزار نفر بالغ میگردد. (۱۹)

هنگام تسخیر مجید هرات بدست

مغولان که در پایان سال ۶۱۹ = ۱۲۲۰ م) صورت گرفت گویا یک میلیون و ششصد هزار نفر به قتل رسید. (۲۰) تعداد مقتولان بغداد را به هنگام تسخیر آن شهر از طرف نوسه چنگیز هلاکو خان (۶۵۸ ق = ۱۲۵۸ م) حمد الله مستوفی به هشتصد هزار نفر تخمین میریزد. (۲۱)

بنابر روایتی در قرن ۱۳ میلادی، در شهر بلخ دوصد هزار نفر زندگی میکردند، در سال (۶۱۷ = ۱۲۲۰ م) همه آنان را به امر چنگیز خان تا نفر آخر از دم تیغ گذراندند. (۲۲) بنابر تاریخ و صافه چنگیز بیچرم قتل یکی از پسران چغتای در بامیان، فرمان داد هیچ زنده سری را در آنجا باقی نگذارند، حتی حتی در شکم مادران زنده نگذاشتند و چار پایان را هم بکشند و سپس نوبت به غزنه رسید. (۲۳) ارقام مذکور در منابع موجود مربوط به شهرهای بزرگ می باشد. همین منابع در مورد مقتولین شهر های متوسط تعداد کشتگان را به نسبت کمتر ذکر میکنند، مثلاً پس از کشتار ناحیه بیهقی خراسان (شهر عمده آن سبزوار است) در سال ۶۱۷ ق = ۱۲۲۰ م) هفتاد هزار کشته بر شمرند. (۲۴) بگفته میان - چونه سیاح عهد چنگیز خان، شهر سمرقند قبل از حمله مغولان یکصد هزار نفر نفوس داشت که همگی از دم تیغ مغولان گشتانده شدند. (۲۵)

گرچه ما نمیتوانیم همه این ارقام را کاملاً قابل اعتماد بدانیم، مع هذا نباید پنداشت که صرفاً مولود تخیل بوده و باید مردود شان پنداشت، عده نفوس شاید کمتر از ارقامی بوده باشد که در منابع آمده است ولی حقایق مربوط به نفس موضوع یعنی جمعیت و ویرانی جمعیت و یا تقریباً همه نفوس شهر های پر جمعیت و ویرانی نواحی به طور در بست، که در منابع گوناگون ذکر شده مورد تردید نمی تواند باشد. زیرا این حقیقت که بعد از وقایع مذکور برخی از شهر های بزرگ، مثلاً بلخ و بامیان وری تا مدت ها احیا نشدند و قرن ها ویران و غیر

مسکون باقی ماندند قابل انکار نمی باشد. (۲۶)

یکی دیگر از نتایج سوء تسخیر سرزمین های مفتوحه از جمله افغانستان ایران و نقاط مجاور آن توسط لشکریان چنگیز خان، همانا انحطاط و سقوط شبکه آبیاری بوده است، خراسان قرون وسطی، سرزمین وسیعی بود دارای زراعت انکشاف یافته و آبیاری مصنوعی و شبکه پهناور آبیاری روی زمین و جوی ها و نهر ها و جویبار های منشعب از رودخانه های بزرگ و تحت زمین (چاه، کاریز یا قنات) حاصل بخشی مزارع و باغ های کشور، مربوط به نگهداری و تنقیه و لایروبی کاریز ها و شبکه مزبور بوده است، در برخی از نواحی افغانستان تقریباً سه ماه از وقت روستائیان در سال صرف کارپر زحمت تنقیه و احیاء و کشیدن جوی ها و قنات و کاریز ها میگشته، بدین سبب تنها تخریب مستقیم سدها و دیگر تاسیسات آبیاری در امر آبیاری و وضع عمومی کشاورزی کشور تاثیر مرگباری نداشته، بلکه ویرانی کشور و خالی شدن سکنه برخی از نواحی آن و تقلیل جمعیت و عدم تکافوی کارگر عمران زمین نیز از این رهگذر موثر بوده است.

این دو عامل یعنی تقلیل شدید جمعیت و بالتبع عدم کفایت عده کشاورزان و کارکنان در روستا ها و همچنین خرابی و ویرانی تاسیسات آبیاری به خودی خود موجب سقوط شدید زراعت میگشته است، به این دو عامل باید عدم کفایت عده کشاورزان و کارکنان در روستا ها عدم تکافوی حیوان کاری (برای امور زراعت) و نیز را اضافه کنیم، پس از احیای هرات معلوم شد که در آن ولایت حیوان کاری به هیچ وجه یافت نمی شود و اهالی بالضرورت خود را به گاو آهن می بستند و ناچار عده بی را برای بدست آوردن گاو آهن قلیه به نقاط دور دست گسیل میداشتند.

یک عامل مهم دیگر که موجب وقفه و انحطاط کشاورزی گشت، همانا سیاست

شیخ احمد بن محمد قواس (غواص) با هفت تن دیگر چهار ماه در گوه های غور نزاری و پنهان شده بود. هر روز یکی از آنان در پی طعمه میرفت و هرچه بدستش می آمد اعم از آدمی و خروسک و شغال و موش و یا پرند (زنده یا لاشه) برای رفیقان خود می آورد. روزی به پیر مردی که پسر خری سوار بود رسید و از او خواست خر را بدهد و الا کشته خواهد شود. پیر مرد در عوض کیسه زر به او عرضه کرد ولی مورد قبول واقع نشد. زیرا که با پول هیچ خوراکی بدست نمی آمده است. (۲۲) سیفی باز همانجا خبر میدهد که پس از گذشتار عمومی سال ۶۱۹ هجری فقط مشتی از مردم که اتفاقاً جان سلامت برده بودند، چهل مرد از طبقات مختلف بودن که در ویرانه مسجدی سکنی گزیده بودند. (۲۴) و در روستا های حومه هرات هم عده نجات یافته گان بیش از صد نفر نبودند. (۲۵) مگر در «صافی» که یکی از امراي مغول قریب هزار نفر از اسیران را مورد غفو قرار داده گرد آورده شرط نهاده بود که رعایای او باشند. (۲۶)

سیفی به اتکای خاطرات سالخوردگان داستان عجیبی در باره شرایط دشوار زندگی آن چهل نفر که در ویرانه مسجدی در هرات می زیستند، نقل میکند. اینان در طی سال اول از لاشه های آدمیان و حیوانات مرده تغذیه میکردند. و بعد از آن از حدود ویرانه ها در پی آذوقه بیرون می آمدند تا اگر ممکن باشد رهزنی کنند و قوت لایموت خود را بدست آورده. ولی با این حال هم یافتن خوراک و تهیه آذوقه بسیار دشوار بود. بدین سبب در سال دوم به چهار گروه تقسیم شدند. گروهی در هرات باقی ماند و سه گروه دیگر که هریک مرکب از ده نفر بودند، برای بدست آوردن آذوقه به نواحی دور دست غرjestان و خواف و مرو رفتند. در غرjestان شبانه پنجاه اسب از مغولان ربودند و به هرات آوردند. گروه دیگری نزدیک مرو، به کاروانی حمله کرد و ده خروار غله بدست آوردند و به هرات

اقتصادی سرزمین های مفتوحه و منجمله خراسان به معنی وسیع کشف گشت که تاقرنهای بعد هم نتوانست رونق پاریته را باز یابد.

قبلاً تذکر رفت که ویرانی ها، حتی در ملی نخستین هجوم لشکریان چنگیزی تا چه حد پیرامنه و عظیم بوده است. و در اثر آن شبکه های آبیاری کاملاً خراب شدند. عده نفوس سخت تقلیل یافت و حیوانات کاری از میان رفتند و قحطی و امراض همه جاگیر، بروز کرد و این عوامل در وضع کشاورزی منعکس گردید و خراسان چنانکه منابع نشان میدهند، بیشتر زود تر از دیگر نواحی زیان دید. بگفته جویینی، تولوی خان در ظرف دوسه ماه نواحی اطراف واکتاف خراسان را ویران و از سکنه خالی و مانند کف دست صاف کرد. (۲۹)

سیفی هزوی در کتاب خویش (تاریخنامه هرات) خاطرات سالخوردگان را در باره ویرانی وحشت انگیزی که در سراسر خراسان پس از هجوم مغول در سال های (۶۱۷-۶۱۹ ق - ۱۲۲۰ - ۱۲۲۲ م) به بار آمده بود، نقل میکند. سالخوردگان به عنوان شهود عینی به مؤلف اظهار داشته بودند که در ناحیه هرات نه مردم باقی مانده بود و نه گندم و نه آذوقه و نه پوشاک. (۳۰) شهود عینی مذکور میگفتند: «خراسان خرابست و از اینجا (هرات) تا مازندران کسی را امکان سکونت و مجال توطن نیست، در اقلیمی که تیمی از آن جای شیران و گرگان است و پاشای خراب و ویران» (۳۱)

مؤلف باز همانجا چنین میگوید: «از مولانا مرحوم خواجه تاسر المله و الدین چشتی چنین شنودم که او گفت از حدود بلخ تا دامغان یک سال پیوسته خلق گوشت آدمی و سگ و گریه می خوردند، چه چنگیز خانیان جمله انبار ها را سوخته بودند» (۳۲) از این داستان چنین بر می آید که در آن سال گندم کاشته نشده بود. مؤلف مزبور از قول سالخوردگان نقل میکند که

مالیاتی ای بود که نخست بوسیله اولین جا نشینان خان بزرگ و بعد از ایشان توسط ایلخانان اولس هلاکوشی اعمال میشد. و یکی از بیرحمته ترین روش های بهره کشی فیودالی بود که روستائیان را فقیر و احمای کشاورزی را طعمه میزد.

از نتایج دیگر غلبه مغول:

۱- تجدید تقسیم اراضی و انتقال بخش مهمی از املاک به مالکبان تورسیده یعنی سران فاتحان یا به خزانه ایلخانی (دیوان) که اراضی مزبور را به خدمتگزاران خویش اهداء میکردند.

۲- افزایش ملکیت مشروط و یا بلا شرط اراضی به زیان املاک دولتی و تمرکز اراضی در دست فیودال های بزرگ.

۳- افزایش بهره کشی فیودالی از روستائیان و سیاست بیرحمانه عقید ساختن ایشان به زمین، سیاستی که از طرف فاتحان اعمال میشد.

۴- افزایش گله داری صحرانشینی و توسعه مراتع در خراسان و ایران و سراسر سرزمین های مفتوحه (بهخصوص در قرن ۱۲م)

۵- گذشته از این ها، غلبه مغول مؤثراً موجب افزایش بی سابقه عده بردگان و توسعه استفاده از نیروی ایشان در کارگاه های صنعتی دولتی (قورخانه) از نوع «ارکاستری» (۲۷) عهد قدیم و همچنین در کشاورزی و امور آبیاری و گله داری صحرانشینی شده و بالاخره،

۶- سقوط و انحطاط شهرها و زندگی شهری و تقلیل اقتصاد تجاری و افزایش عمومی گرایش بسوی اقتصاد طبیعی (اقتصادی که در آن تقریباً چیزی برای خرید و فروش تولید نشود) را میتوان خاطر نشان ساخت. (۳۸)

انحطاط اقتصادی و اجتماعی پس از غلبه مغول:

عواقب وخیم و مصیبت بار غلبه لشکریان چنگیز خان و جانشینانش و روش حکومت فاتحان، آنچنان سبب سقوط

رساندند. هراتیان سال دوم را با این آذوقه به پایان رساندند. سال سوم هم مجدداً به نواحی دور دست رفته در بیابان کرمان کاروانی را که از مصر به چین میرفت، زدند و پنجاه نفر از اهل کاروان را کشتند و کاروان را بسته به هرات آوردند. هنگام تقسیم غنایم سهم هریک از هراتیان پنج خروار شکر و حلویات و یک خروار قماش ابریشمی مصری و شوشتری (خوزستانی) شد. و همه البسه ابریشمین پتن کرده و تمام سال قند و شکر خوردند. در سال چهارم عده بی را به ناحیه مرو فرستادند تا قماش و ابریشم را با غله مبادله کنند. (۲۷)

این داستان نشان میدهد که هرات تا چه حد خراب و ویران شده بود، تا آنجا که برای بدست آوردن روزی یومیه خود مجبور شده بودند از ۱۵۰ تا ۸۰۰ کیلو متر دور تر از هرات بروند و بر کاروانیان و یا اردوی مغولی شیخیون بزنند و رزق و روزی برای دیگر هموطنان هراتی خود دست و پا کنند، زیرا که در نواحی نزدیک تر چیزی برای خوردن یافت نمی شد. و چون بعد از چهار ده سال، در سنه ۶۲۴ هجری = ۱۲۳۶ میلادی، خان بزرگ (اوکاتی قاآن، فرمود تا هرات را احیاء کنند و عده بی از اسیران (هزار نفر پیشه ور و نساج) را که بعد از نخستین بار تسخیر هرات در ۶۱۸ ق = ۱۲۲۱ م) از آن شهر کوچانده بودند باز گردانند، دیدند که در پیرامون و یرانه های شهر تقریباً نه روستائی باقی مانده و نه حیوان کاری برای زراعت و «جوی ها انباشته شده است». (۲۸) و بدین سبب نخستین ساکنان هرات احیاء شده تا چار خود بجای گاو، گاو آهن و خیش میکشیدند. قرار براین شده بود که هر مرد ساکن هرات، سه من گندم (هر من هرات مساوی به ۷۰۰ و ۲ کیلو گرام) در پنجاه «کونک خاکه» بکارد و از یرکه و حوض آبش دهد. (۲۹) و به امر قسائی شخته جدید مغول: «هنگام زرع از وضیع و شریف دو - دو جوسوغ میکشیدند و دیگری نیغار راست میداشت و

بدین نوع زمین را شديار میکردند و تخم می پاشیدند و پنبه میکاشتند و چون ارتفاع انتفاع گرفتند و پنبه پر داشتند، بیست مرد تناور را که در سرعت سیران بر طیران ملبور میادرت گرفتندی هریک را با پشتواره بیست من پنبه به افغانستان (۴۰) فرستادند تا از آنجا دراز دنیاال (گاو) و ادوات دهقنت آورده. (۴۱)

از گفته اخیر سیفی بر می آید که در این ایام اسب و خر بطور کلی در هرات وجود نداشته تا بوسیله آنها بارهای پنبه را به نقاط دور دست انتقال میدادند. و همچنان معلوم می شود که چهارده سال پس از کشتار چنگیزیان در هرات، بدست آوردن گاو و قلعه و ادوات دهقانی محال بوده و مردم مجبور بودند برای تهیه آن کسانی را به مسافت لااقل پنجاه کیلو متر به مناطق جنوبی هرات گسیل دارند. وادی هریرود و جلگه هرات که یکی از نواحی پر جمعیت و حاصلخیز افغانستان بود، تخریب سراسری آن ولایت یک عمل استثنائی نبود، بلکه واحه مرو نیز با چنین مصیبتی از دست مغلان رویرو بود. بنا بگفته جوینی، پس از آنکه مغولان سه بار در ۶۱۸ و ۶۱۹ هجری = ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲ میلادی به واحه مرو هجوم بردند، زراعت و سدهای آب و بند های رود مرغاب خراب شد و آب مواشی و غلات مردم را برد، چنانکه «در شهر و روستای منکس نمائند بود و چندان ماکوئ که آن چند معدود معلول را وافی باشد نمائند بود» (۴۲) بگفته همین سولف، در شهر طوس حتی پنجاه خانه مسکون باقی نمائند و ساکنان آن خانه ها هم به بیغوله ها پناهنده شده بودند. (۴۳)

مغولها نه تنها به کشتن مردم بی دفاع اکتفا نمیکردند، بلکه شیکه های آبیاری را نیز هر جا که میدیدند، خراب میکردند. (۴۴) سیستان نیز که از زمانه های قدیم دارای شیکه های منظم بند و انهار بود، و رود خانه بزرگ هیرمند عامل مهم سراسیزی آن بحساب میرود، توسط مغولان اکثریت بند ها

و انهار آن خراب گردید و در نتیجه سرازیر شدن سیلاب مدش بهاری هیرمند در سال ۶۴۱ ق = ۱۲۴۳، «قریب ۲۰۰ آدمی از مرد و زن و بسیار چار پای هلاک گشتند و اغلب غله سیستان را آب برد در روز آدینه نوزدهم ماه شوال در سال ۶۴۱ ق = (۴۵) بطوریکه از نوشته های سیاحان بر می آید، بلخ پس از کشتار سال ۶۱۷ ق = ۱۲۲۰ ش دیگر تا مدتها بعد جان نگرقت، و در نیمه اول قرن هشتم هجری (نیمه اول قرن چهاردهم میلادی) نیز ویران بوده است.

این بطوطه چند دهه بعد تر (۷۲۶ ق = ۱۳۲۵ م) از راه ترمذ به بلخ سواره عبور کرد و آنجا را همچنان ویران و غیر مسکون یافت. وی در این مورد میگوید: «رود خانه جیحون را گذشته بسوی بلاد خراسان حرکت کردیم، یک روز و نیم در بیابان شن زاری راه رفتیم تا به بلخ رسیدیم، بلخ بکلی ویران شده بود، لیکن منظره شهر چنان می نمود که گویی هنوز آبادان است. چه بناهای اصلی کاملاً مستحکم بوده اند. و این شهر بسیار وسیع و پر جمعیت بوده و آثار مساجد و مدارس آن تا کنون هم پا بر جای است. نقوش پایه های عمارات غالباً لاجورد میباشند. میگویند لاجورد مال خراسان است از کوهستان بدخش (بخشان) بدست می آید و یا قوت بدخشی هم از همانجا بدست می آید و عوام آنرا «بلخش» (بدخشی) تلفظ میکنند. بلخ را چنگیز خان خراب کرد. چنگیز تقریباً یک سوم مسجد شهر را به طمع گنجینه بی که میگوید زیر یکی از ستونهای این مسجد نهفته بود، ویران کرد و مسجد از بهترین و وسیع ترین مساجد دنیا بوده و اگر چه با مسجد رباط الفتح المغرب از حیث بزرگی ستونها شباهت دارد، ولی مسجد بلخ زیبا تر از آن است» (۴۶)

این بطوطه پس از مشاهده خرابی ها مغول در بلخ رهسپار دیار هرات میگردد. او میگوید: پس از هفت روز راه پیمائی در جبال «غرجستان» به شهر هرات رسیدیم، دربین راه قزاق سرباز و آب های جاری و

که در سایه حمایت ایلخانان قرار داشتند، از تسهیلات بزرگ مالیاتی برخوردار بودند. گذشته از این صنعت گران بخشی از مصنوعات خویش را به خزانه و یا فیودال ها می پرداختند و کار اجباری گوناگون را نیز انجام میدادند و در ساختمان ایشیه عمومی و تزئین شهر در موقع ورود ایلخانان و شاهزادگان و غیره شرکت می جستند.

فتوحات مغولان مؤقناً شیوه برده داری را احیاء کرد، مجدداً از کار بردگان به میزان وسیعی در گله داری، پیشه وری و زراعت و بیگاری استفاده میشد. هم در عهد هلاکو و هم در آغاز قرن چهاردهم، اسپران را به رسم برده در اراضی مستقر کرد و ادار به کشاورزی میکردند. صفوف بر دگان را البته بیشتر اسپران جنگی پر میکرد. ولی عده ای بنده زورخیز نیز از برده فروشان خریداری میشد که از مصر و خاک روس و هند و روم و غیره جایها می آوردند. (۵۱) حتی مقروضی که قادر به ادای قرض خویش نبود و کسی که بدهی مالیات عقب افتاده داشت، نیز ممکن بود برده شود. (۵۲) ظاهراً سیستم مالیاتی مغول که مؤقناً (برای ربع اول قرن ۱۶م) با اصلاحات غازان خان اندکی دست تعدی و جور حکام و مأمورین مالیات را از گریبان کشاورزان و رعایا سست کرده بود و بعد از ربع اول قرن چهاردهم دوباره بزمان قبل از اصلاحات برگشت، در دوره تیمور نیز ادامه یافت.

امیر تیمور حکومت خود را بشالیه حکومت چنگیزی میداشت و میکوشید که راه و رسم او را در اداره ممالک تابعه بکار بندد و به همین مناسبت قسمتی از یاسای چنگیزی را با اصول تعلیمات اسلامی تلفیق کرد و قواعدی که «توزک تیموری» نام دارد، ترتیب داد، و بر طبق آن عمل میکرد.

در این دوره با مالیات های گوناگون مستقیم و غیر مستقیم باز هم پشت دهقان و مردم رحت گش را خم میکرد و مالیات

استثمار و حشیانه که از جانب مغولان اعمال میشد، نواحی بسیاری بالکل ویران و خالی از سکنه گشت و مردم آن فرار کردند و شهر های که هنگام هجوم مغول ویران گشته بود، باکندی و تأنی فوق العاده احیاء میگشت. تشبیهات حکام مغولی و بعد از ایشان کوشش های نخستین ایلخانان که میخواستند لاقل بخشی از شهر ها را احیاء و یا بلاد جدید احداث کنند، نتایج ناچیزی بیار آورد.

بر اثر سقوط عمومی زراعت که در پایان قرن سیزدهم به سبب سیاست مالیات مغولان شدت یافته بود، شهر ها از بازار طبیعی (که حومه و پیرامون شهر را تشکیل میداد) محروم شدند. مقامات مغولی مالیات عمده ای که از شهر ها مأخوذ می شد و یکی از عواید اصلی خزانه دولت را تشکیل میداد، «شغا» بود. شغا از کار گاه صنعتی و بازرگانی، اعم از تجار عمده فروش یا خرده فروش و حتی خرید و فروش آذوقه و هیزم که روستائیان اطراف به بازار های شهر می آوردند، همچنین از انواع مصنوعات شهری اخذ میشد. شغا بار نخست توسط خانها مغول مقدول شد و پیشتر اخذ نمیشد. (۵۹) میزان شغا در ادوار مختلف متفاوت بود ولی دوی همرفته گزاف بود و اخذ شغا در پیشه وری و بازرگانی انعکاس مرگباری داشت. رسمی که به «طرح» معروف بود و طبق آن روستائیان و ارباب حرقه و پیشه می بایست کالا ها و محصولات را به قیمتی نازل تر از قیمت بازار به خزانه دولت تسلیم کنند، بسیار سنگین و تحمل نا پذیر بود. از جانب دیگر تجار و صنعتگران مجبور بودند خوار باری را که دولت به رسم خراج از رعایا گرفته بود چند بار گرانتر از قیمت بازار خریداری کنند و این معامله «طرح» نامیده میشد. (۵۰)

برای انتقال کالا از نقطه پی به نقطه دیگر حقوق گمرکی یا باج گرفته میشد، تمام سنگینی بار مالیاتها بر دوش صنعتکاران بود. شجار بزرگ عمده فروش یا «اورتاقان»

جود داشت. شهر هرات یکی از بزرگترین شهر های آباد خراسان است. شهر های خراسان چهار است. دوتا ویران، دو تا آبادان. دو تائی آبادان عبارت است از هرات و نیشابور و دو تائی ویران عبارت است از بلخ و مرو. هرات شهری بزرگ و دارای ابنيه بسیار است. مردم این شهر متقی و متدین و پاک دامن و حقیقی مذهب میباشند و شهر هرات از هر گونه فسق و فساد میراست. (۴۷)

و اما از نقطه نظر اقتصادی، سه مرحله را در عهد مغول میتوان تشخیص داد:

مرحله اول - از ۶۱۷ - ۶۹۵ هجری (۱۲۲۰ - ۱۲۹۵ م) که در این دوره وضع اقتصادی تمام سرزمین های مفتوحه بگی رویه انحطاط رفت و املاک مزروعی به سبب ویرانی و خرابی بندها و انهار از گشت و کنار باز ماند و خرابه گشت، و سطح تولیدات زراعتی تقلیل یافت و بر عکس مالیات ها و اخذ خراج و گرفتن عوارض دیگر افزایش گرفت و مردم باقیمانده از دم ساطور چنگیز یان مجبور به ترک دیه و دیار خود شدند.

مرحله دوم - از ۶۹۵ - ۷۲۶ هجری (۱۲۹۵ تا ۱۳۲۶ م) را در بر میگرفت این دوره مصادف است با حکومت غازان خان و اصلاحات او که وضع زراعت و کشاورزی بهبودی حاصل کرد و میزان خراج تثبیت شد و معافیت هایی در مالیات رونما گردید.

مرحله سوم - از سقوط هلاکویان در ۷۲۶ هجری - ۱۳۲۶ شروع و تا اواخر قرن هشتم هجری یعنی تا ظهور تیمور در ۷۸۲ هجری (۱۳۸۳ م) دوام یافت. در این دوره اوضاع اقتصادی و اجتماعی بحال سابق از دوره غازان خان برگشت. اراضی مزروعی تقلیل یافت و مالیات دهندگان از محال و زانگاه خود به سبب تلثم و تعدی حکام فرار کردند و بالنتیجه خزانه دولت بر اثر انحطاط اوضاع اقتصادی خالی می بود. (۴۸)

در پایان قرن سیزدهم میلادی بر اثر

های جدید علاوه بر مالیات های عهد مغول از قبیل مالیات فوق العاده و عوارض میزاب و محتسب و ستشی و غیره اخذ میشد. علاوه بر آن کشاورزان مکلف به انجام خدمات اجباری بیگار نیز بودند. با آنکه تیمور و پسرش شاهرخ در اخذ مالیات رعایت حال رعایا را مورد توجه قرار میدادند. ولی در عمل محصلین مالیات آزادی کامل در کاری و سول مالیات داشتند و هرچه میخواستند. میکردند. (۵۳)

تیمور خود پس از فتح هر شهری، خراج سنگینی بر اهالی وضع می نمود. چنانکه در تبریز و سیستان و اصفهان چون مامورین مالیات وحشیانه به جمع آوری آن پرداختند، مردم شهر بشورش دست زدند و عده پی از مامورین و وصول مالیات را کشتند. در نتیجه تیمور خشمگین شد و دستور قتل عام مردم شهر را صادر کرد. (۵۴)

طبقاً میزان خراجی که تیمور بر اهالی هر شهری پس از فتح آن تعیین میکرد، بستگی به میزان مقاومت مردم در برابر هجوم تیمور داشت. زیرا مقاومت سر سقتانه مردم دلیل اقتصاد نیرومند مردم یک ناحیه بود و برای آنکه مردم را ضعیف تر ساخته باشد، خراج کمتری بر اهالی میگذاشت و در صورتی که از پرداخت آن سر باز میزدند، امر قتل عام شان را میداد. واضح است که در سمرقوار، هرات و زرتج مرکز سیستان و حصار طاق، تیمور با چنین مقاومت های سر سقتانه رو برو شد و همین مقاومت مردم سبب غضب بیشتر تیمور میگردد. چنانکه در سیستان امر کرد تا بند های آب و منجمله بند معروف رستم بر رودخانه هیرمند را که سبب آن همه آبادی و عمران و سر سبزی سیستان بود، خراب کنند. سپس دستور داد تا مردم زرتج قتل عام شوند. لشکریان تیمور سه روز تمام مردم شهر را قتل عام کردند. (۵۵)

تیمور در زرتج از جمعی هزاران انسان که مناری ساخت و در هزار انسان دیگر را زنده در دیواری جای داد (۵۶)

گرچه حسلات تیمور بخصوص در افغانستان، مقیمتاً سبب ویرانی شهر های تازه چنان گرفته کشور از قبیل: حصار هندوان بلخ، شهر پوشنگ و برج و باره هرات و طوس و سیروار (اسفزار) و هم معور ترین قسمت غربی کشور یعنی حوزه هیرمند (پست و سیستان) گردید و همچنان مردانی بسیاری در پوشنگ و سیستان و طوس کشته شده و کله منار های بر پاگردید، معیناً تسلط تیمور در افغانستان، به تشکل فیودالیزم متمرکز کمک کرد و لبر که مرکز این نظام در سمرقند قرار داشت.

حوزه هیرمند و سیستان که در زمان تیمور شبکه آبیاری منظم آن بشدت مستح دیده و بند معروف رستم بر هیرمند تخریب شده بود، در عهد شاهرخ نیز تخریب شبکه آبیاری آن سرزمین تجدید شد و دیگر احیاء نگردید و رونق پارینه حتی رونق عهد مغول را نیز باز نداشت و خراب و خرابتر شده رفت. (۵۶) و در هرج و مرج دوران اخیر صفویه کاملاً ویران و از عمران افتاد و به ویرانه موحشی تبدیل شد. با توجه به آنچه گفته آمدیم میتوان دریافت که هجوم های ادواری اقوام و قبایل عقیمانده بر سیر تکامل تاریخی جامعه ما چقدر تاثیر مرگباری داشته و برای سدهای طولانی رونق کشاورزی و شهر نشینی را با انحطاط و گسست روبرو ساخته است. شکی نیست که اگر چنین هجومهای ویرانگرانه بر خراسان زمین به وقوع نمی پیوست، تجارت مانند شهر های اروپا در هرات و نیشابور و بلخ و بخارا و سمرقند و غیره نقاط کشور های منطقه قوام میگرفت و بورژوازی تجاری به بورژوازی صنعتی تکامل میکرد.

و حرف آخر اینکه قبایل پسمانده که مراحل اقتصاد شیانی را میگذرانده اند پس

از غلبه هرگز قادر نشده اند تا مختصات فرهنگی خود را بر جامعه و فرهنگ بالئسبه پیشرفته ایران زمین بقیولانند. بلکه برعکس خود آن قبایل رفته رفته مختصات فرهنگی خود را قراموش کرده و در فرهنگ غنامند زبان پارسی به تحلیل رفته اند. (پایان بخش اول)

مآخذ و یاد داشتها:

- ۱- داکتر اکرم عثمان، چگونگی تحول تاریخ در خاور زمین، مجله آریانا پرومیزی، شماره سوم، صص ۷۱-۷۲.
- ۲- همانجا بحواله داکتر امیر حسین آریانپور، نگاهی به سیر جامعه ایرانی در ادوار مختلف، ماهنامه فردوسی، خرداد ۱۳۴۶، صص ۲۰-۲۱.
- ۳- احسان طبری، شمه ای در باره شناخت ایران و جهان، ۱۳۵۸، صص ۱۲ پیوست.
- ۴- هوشنگ ساعدی، مجله رهنمای کتاب، ۱۳۵۲، شماره ۲۰، صص ۲۰ پیوست.
- ۵- رضا انصافیپور، تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران از ماقبل تاریخ تا پایان دوره ساسانیان، صص ۱۶۸.
- ۶- اکادمیسین - ی. و. وارگا، وجه تولید آسیائی، ترجمه حسن ایلخانی، مجله جهان نو، شماره ۳، سال ۱۳۴۸، صص ۶۷-۶۹.
- ۷- مارکس وانگس «مکتوبات در باره ماتریالیزم تاریخی» تهران، ب. ن. صص ۲۱-۲۲.
- ۸- مجله دنیا، شماره ۲، سال ۱۳۴۹، صص ۸-۱۰.
- ۹- پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ج ۸، صص ۸۶.
- ۱۰- پطروشفسکی، همانجا، جزئی، تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۱۱۹-۱۲۱.
- ۱۱- پطروشفسکی، همان اثر، همانجا.

- ۱۵- سیفی هروی (سیف بن محمد یعقوب الهروی)، تاریخنامه هرات، چاپ پروفیسور محمد زبیر صدیقی، ۱۳۶۲ قمری، کلکته، ص ۸۱ سیفی علاوه میکند که اضافه بر کشتار عام مردم، یکصد هزار دختر از هرات اسیر بودند.
- ۱۶- پطروشفسکی، اثر قبل الذکر، ص ۵۸-۵۷.
- ۱۷- تاریخنامه سیفی، ص ۶۳.
- ۱۸- ابن اثیر، الکامل، ج ۱۲، ص ۲۵۷.
- ۱۹- تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۲۴.
- تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۲۱۸.
- جوینی میگوید: شمار کشته گان ۱۲ روز را در بر گرفت و اگر در هر روز پنجاه هزار کشته حساب شده باشد، رقم مقتولین به ۶۰۰ هزار نفر میرسد.
- ۲۰- سیفی، ص ۸۰.
- ۲۱- تاریخ گزیده از حمدالله مستوفی، ص ۵۸-.
- ۲۲- جوینی، ج ۱، ص ۱۰۴-۱۰۳.
- ۲۳- تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۱۹.
- ۲۴- جوینی، ج ۱، ص ۱۳۸.
- ۲۵- و. و. بارتولد، ترکستاننامه، ج ۱، ص ۲۱۷.
- ۲۶- پطروشفسکی، اثر قبل الذکر، ص ۵۷-۵۵.
- ۲۷- ارگاستری: دریونان قدیم، کارگاه های تولیدی بود که عمل تولید بوسیله بردگان صورت میگرفت.
- ۲۸- پطروشفسکی، همان اثر، ج ۱، ص ۵۸.
- ۲۹- جوینی، ج ۱، ص ۱۱۹.
- ۳۰- سیفی هروی، ص ۸۳ (در این ولایت نه مردم است و نه گندم، نه خورش و نه پوشش)، ص ۱۵۲.
- ۳۱- سیفی، ص ۸۴.
- ۳۲- سیفی، ص ۸۷.
- ۳۳- سیفی، ص ۸۵.
- ۳۴- سیفی، ص ۸۳.
- ۳۵- سیفی، ص ۱۸۳.
- ۳۶- سیفی، ص ۱۸۲.
- ۳۷- سیفی، ص ۸۹-۹۰.
- ۳۸- سیفی، ص ۱۱۰.
- ۳۹- در عهد سیفی (نیمه قرن هفتم هجری) افغانستان و افغان، قبایل مسکون در سواحل رود هلمند تا کوه های سلیمان و بطرف جنوب شرق تا رود سند و اتک را میگفتند و منظور از افغانستان در اینجا، اراضی هلمند و قندهار بوده است. (دیده شود: تاریخنامه هرات صفحات ۱۶۹ و ۱۸۶.
- الخ) سیفی در تاریخنامه خود بیش از ۳۵ بار نام افغانستان را بکار برده است.
- ۴۰- سیفی، ص ۱۱۱.
- ۴۱- جوینی، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۳۲.
- ۴۲- جوینی، ج ۲، ص ۲۳۸.
- ۴۳- زبیهی پوشنکی، در مورد همیگونه خرابکاری های مغول گفته: اگر کشت دیدند و گر باغ و کاخ و گر رود و کاریز و هم بیخ و شاخ همه سوخته و همی کند نیز زبیداد مانده نبود هیچ چیز
- ۴۴- تاریخ سیستان، ص ۳۹۷، احیاء
- الملوک، ص ۷۷.
- ۴۵- ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه دکتر محمد علی موحّد طبع ۱۳۴۸، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ج ۱، ص ۴۳۱.
- ۴۶- ابن بطوطه، سفرنامه، ص ۴۳۳.
- ۴۷- پطروشفسکی، همان اثر، ج ۱، ص ۱۴۰-بعد.
- ۴۸- تاریخ ایران، ترجمه کشاورز، ص ۳۶۳.
- ۴۹- مالکیت ارضی ۱۰۰ از من، ص ۳۸۰.
- ۵۰- در پایان قرن چهاردهم پس از هجوم تیمور به هندوستان، خراسان چنان از غلامان هندی اشباع شده بود که به قول دولتشاه سمرقندی: «خراسان از اسیران و بردگان هندی، هندوستان گشت» (ص ۳۲۴) اسفزاری (ج ۱، ص ۲۴۹) خبر میدهد که در حدود سال ۸۷۵ هجری (= ۱۴۷۰م) در بازار برده فروشان هرات سالانه بیست هزار برده هندی و ترکی فروخته میشد.
- ۵۱- تاریخ ایران، ترجمه کشاورز، ص ۳۶۴.
- ۵۲- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۱۹۹.
- ۵۳- همان اثر، ص ۱۹۵، بیست و پنج سده مالیات، ص ۸۶.
- ۵۴- شرف الدین علی یزدی، ظفرنامه، زیر عنوان سیستان دیده شود.
- ۵۵- راوندی، ج ۲، ص ۱۹۵.
- ۵۶- تاریخ ایران، ترجمه کشاورز، ص ۳۳۵.